

## فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۳۳، بهار ۱۳۹۷، ویژه تاریخ اسلام

### بررسی مناسبات سفیانیان با قبایل جزیره العرب

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۱/۱۵

تاریخ تأیید: ۹۷/۰۱/۲۵

امیربهداد رستمی\*

#### چکیده

اموی‌ها از ابتدا در برابر دعوت اسلامی ایستادند و با رسول خدا ﷺ جنگیدند اما پس از فتح مکه به اجبار مسلمان شدند. بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ و با توجه به ساختار نظام قبیله‌ای که در جزیره العرب قبل از اسلام وجود داشت، بنی‌امیه توانستند بار دیگر آن را تجدید کنند و به مرور وارد عرصه سیاسی شوند و پس از قتل عثمان با امام علی (ع) درافتادند و با تجدید اشرافیت و برتری قبایل عرب برای نخستین بار خلافت را از آن خود کردند. پس از فتوحات اسلامی، قبایل شمالی و جنوبی به عراق و شام مهاجرت کردند و در صف بندی عراق و شام سهیم شدند. هر دو گروه قبایل شمالی و جنوبی در دورویه همراهی و مخالفت با وی شرکت داشتند. قبایل بزرگ شمالی همچون قریش، اوس و خزرج (انصار)، یهود، بنی تمیم و...؛ قبایل جنوبی همچون همدان، طی، مذحج، کنده و...؛ که در زمان حیات پیامبر ۹ و خلفای اولیه به ویژه در فتوحات نقش اساسی داشته‌اند، در کنار هم در تمامی تحولات دوران خلافت امویان نیز شرکت داشتند.

واژه‌های کلیدی: بنی‌امیه، سفیانیان، قبایل، مناسبات، جزیره العرب.

\* دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه باقرالعلوم (ع).  
\_\_\_\_\_

## مقدمه

### حکومت سفیانیان

#### معاویه بن ابی سفیان

معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس، پسر هند دختر عتبه بن ربیعہ بن عبد شمس بود که در ذی القعدة سال ۴۰ در کوفه بیعت با او به انجام رسید و زمام امور حکومت را به دست گرفت. معاویه در کوفه بالای منبر رفت و گفت: همانا هیچ امتی پس از پیامبرش اختلاف نکردند جزء آنکه باطل آن برحقش غلبه کرد، مگر آنچه در این امت پیش آمد که حق آن بر باطل پیروز گردید. سپس فرود آمد و مردم را برای بیعت فراخواند، مردی حاضر شد و گفت: ای معاویه به خدا سوگند که من از روی کراهت با تو بیعت می‌کنم، معاویه گفت بیعت کن، پس همانا خدا درنخواست خیری بسیار قرار داده است و دیگری آمد و گفت: به خدا از تو پناه می‌برم. (تاریخ یعقوبی، ۱۳۸۹، ج ۲، صص ۱۴۴-۱۴۳)

بدین گونه معاویه خلیفه شد. پسر مردی که در تمام مدت دعوت پیغمبر جز دو سه سال آخر با او جنگیده بود اکنون خلیفه پیغمبر شناخته می‌شد. این معاویه از دهات عرب بود و به حلم و حلیه و تدبیر شهرت داشت. در مکه به دنیا آمد و باتریت اشرافی خویش با کتابت و حساب هم آشنا شد. منفعت‌جویی و فرصت‌طلبی را از پدرش ابوسفیان به میراث برد و کینه‌جویی نسبت به اسلام و مسلمین را از مادرش هند. باین‌همه مثل آنان در سال فتح مکه اسلام آورد و پیغمبر که می‌خواست از ابوسفیان دلجویی کند او را در جرگه کاتبان خویش درآورد. ابوبکر بعدها او را همراه برادرش، یزید بن ابوسفیان به شام فرستاد.

در فتح صیدا و بیروت مقدمه لشکر یزید با وی بود. عمر بن خطاب ولایت اردن را به وی داد. چندی بعد که برادرش یزید در طاعون شام مرد، امارت شام را نیز خلیفه به وی وا گذاشت. بیست سال حکومت متمادی در این سرزمین به او مجال داد طوایف و اقوام مجاور را به تهدید و تطمیع با خویشتن یار کند. خونخواهی عثمان را برای تحکیم موقعیت خویش بهانه کرد. اشتغال امام علی علیه السلام به جنگ‌های داخلی و تهاون و تمرد سپاه او فرصتی به وی داد تا یاران خویش را بیفزاید و زمینه خلافت را برای خویش تهیه کند. (زرین کوب، ۱۳۹۴، صص ۱۰۵-۱۰۶)

یعقوبی می‌نویسد: معاویه نخستین کس در اسلام است که نگهبان، پاسبان و دربان گماشت و پرده‌های زیبا آویخت و منشیان نصرانی استخدام کرد و جلو خود حربه راه می‌برد و از مقرری زکات گرفت و خود روی تخت نشست و مردم زیردست او و دیوان خاتم (اداره مهر داری) را تأسیس کرد و دست به ساختن زد و ساختمان را گچ کاری کرد و کاخ‌ها برافراشت و مردم را در ساختنش بی‌مزد بکار گماشت و هیچ کس پیش از او این کار را نکرده بود. (یعقوبی، ۱۳۸۹، ج ۲، صص ۱۶۵-۱۶۶) (تاریخ طبری، ۱۳۹۰ ج ۷، ص ۲۸۹۴)

معاویه پس از صلح با امام حسن مجتبی علیه السلام، برای اهل کوفه خطبه‌ای خواند و گفت: «مردم کوفه! شما خیال می‌کنید جنگ من با شما بر سر نماز و زکات و حج بود؟ من خود می‌دانستم که شما نماز می‌خوانید و زکات می‌دهید و حج به‌جا می‌آورید. جنگ من برای این بود که امیر شما شوم!». (سید قطب، ۱۳۷۹، صص ۳۲۲ - ۳۲۳)

عمر بن خطاب می‌گفت: «شما سزار و خسرو را یاد می‌کنید با اینکه معاویه در نزد شماست.» (ابن اثیر، ۱۳۹۱، ج ۵، ص ۲۱۷۵) سعید بن مسیب می‌گفت: خدا معاویه را چنین و چنان کند چون او نخستین کس است که این امر را به‌صورت پادشاهی بازگرداند و معاویه می‌گفت: منم نخستین پادشاه. (تاریخ یعقوبی، ۱۳۸۹ ج ۲، صص ۱۶۵-۱۶۶) مغیره

بن شعبه نیز معاویه را امیر خواند و گفت باید بین رعیت و امیر فرق باشد. (تاریخ طبری، ۱۳۹۰ ج ۷، ص ۲۸۹۴. ابن اثیر، ۱۳۹۱ ج ۵، ص ۲۰۲۵)

### یزید بن معاویه

یزید عقیده‌ای به اسلام نداشت و منکر وحی و نبوت بود و به‌صراحت می‌گفت:

«لعبت هاشم بالملک فلا / خبر جاء و لا وحی نزل». او اعتقادی به معاد نداشت و بهشت و جهنم را به سخره می‌گرفت و طی اشعاری می‌گفت: نغمه‌های سازوآواز، مرا از شنیدن اذان و ندای الله‌اکبر بازمی‌دارد! و من حوران بهشتی را که (نسیه است) با شراب کهنه ته خم شراب که نقد است عوض نمی‌کنم!.

معشرالندمان قوموا و اسمعوا صوت الاغانی

و اشربوا کاس مدام و اترکو ذکر معانی

شغتنی نغمة العیدان عن صوت الاذان

و تعوضت عن الحور خمودا فی الدنان.

مسعودی می‌گوید: یزید مردی عیاش بود، سگ، میمون، یوز و حیوانات شکاری نگه می‌داشت و شراب‌خوار بود، روزی به شراب نشسته بود و ابن زیاد به‌طرف راست او بود و این بعد از قتل امام حسین علیه السلام بود، رو به ساقی خود کرد و شعری بدین مضمون خواند:

جرعه‌ای بده که جان مرا سیراب کند و نظیر آن را به ابن زیاد بده که رازدار و امین من است و همه جهاد و غنیمت من بدو وابسته است.

سپس به مغنیان بگفت تا شعر او را با آواز و ساز بخوانند. اصحاب و عمال یزید نیز از فسق او پیروی کردند. در ایام وی غنا در مکه و مدینه رواج یافت و لوازم لهو و لعب بکار رفت و مردم آشکارا شراب‌خواری کردند. یزید میمونی داشت که کنیه او را ابوقیس نهاده

بود و او را در مجلس شراب خود می‌نشانید و متکایی برایش می‌نهاد، قبایی از حریر سرخ و زرد بتن و کلاهی از دیبای الوان بسر داشت. (مسعودی، ۱۳۸۲، ج ۲، صص ۷۱-۷۲)

یزید همان کسی است که عبدالله بن حنظله درباره او می‌گوید: «به خدا ما بر یزید خروج نکردیم مگر پس از آنکه ترسیدیم از آسمان بر ما سنگ ببارد. این مردک با مادران و دختران و خواهران هم‌بستر می‌شود، مشروب می‌خورد و نماز نمی‌خواند و به خدا سوگند اگر کسی هم با من نبود، شدت عمل خود را به خوبی درباره او نشان داده و امتحان نیکویی در پیشگاه خدا می‌دادم». (سید قطب، ۱۳۷۹، ص ۲۹۴)

## الف) مناسبات سفیانیان با قبایل مرکزی و شمالی

### تعامل معاویه با قریش

حکومت معاویه اولین تجربه حاکمی بود که در میان اختلافات دینی-سیاسی و قبیله‌ای و منطقه‌ای، توانست به وسیله زور و با بهره‌گیری از حیل‌گری‌های سیاسی، قبیله‌ای، قدرت را به دست آورد.

خاندان بنی‌امیه در جاهلیت رهبری نظامی قریش را در اختیار داشتند و تا آخرین روزهای ممکن در برابر اسلام مقاومت کردند و تنها وقتی چاره‌ای نداشتند ایمان آوردند. این سخن امام علی علیه السلام را که آنان تنها بر اساس مصلحت، اسلام آوردند، تأیید می‌کند. (نهج‌البلاغه، نامه ۴۵۴) زبیر هم همین باور را نسبت به ابوسفیان داشت. (اللاغانی، ج ۶، ص ۳۵۵)

بنی‌امیه با خاندان بنی‌هاشم - آنان نیز از قریش بودند - هیچ تعاملی نداشتند. با اهل بیت حضرت به مقابله برخاستند و حتی آنان را به شهادت رساندند.

معاویه در آغاز خلافت علی علیه السلام اعلام کرد که در پی خلافت نیست اما در اصل او خود را آماده گرفتن خلافت کرده بود. معاویه بر آن بود تا یکی از شخصیت‌های سیاسی

قریش به ویژه آنان را که در شورا حضور داشتند به خود جذب کند تا از او بهره برداری سیاسی کند. امام علی علیه السلام از این زاویه او را مورد انتقاد قرار داده بود که قریشی‌هایی که در شام هستند هیچ کدام در شورا پذیرفته نشده و خلافت برای آنان روا نیست. (منقری، ۱۳۸۲-۱۴۰۴، ص ۱۵۸)

معاویه به همراه پدر و اکثر خانواده خود، سال‌ها در برابر اسلام مقاومت کرد. پس از مسلمان شدن جزء «طلقا» - آزادشدگان - شناخته می‌شد. عمار در ضمن سخنان خود در صفین گفت: آنان (بنی امیه) هیچ سابقه‌ای در اسلام ندارند که بدان جهت استحقاق اطاعت مردم و ولایت بر آنان را داشته باشند. (طبری ۱۳۸۷ ج ۵، ص ۳۹) حتی عبدالله بن عمر نیز در پاسخ نامه معاویه نوشت، شمارا چه به خلافت؟ ای معاویه تو از طلقا هستی. (منقری، ۱۳۸۲-۱۴۰۴، ص ۶۳)

#### مناسبات یزید با قریش

یزید در دوران حکومت خود با سه مسئله مهم روبه‌رو شد: نخست قیام امام حسین علیه السلام در کوفه، دوم شورش مردم مدینه بر ضد حکومت و سوم شورش ابن زبیر در مکه.

به خلافت رسیدن یزید بن معاویه، ضربهٔ سختی به مردم عراق زد. عراقی‌ها از خشونت و شدت عمل دوران معاویه رنج می‌بردند. وقتی خبردار شدند که امام حسین ۷ از بیعت یزید خودداری کرده و به مکه پناه برده است، استاندار امویان - نعمان بن بشیر - را نادیده گرفته و خواستار تشکیل جبههٔ مخالف شدند. (طوقوش، ۱۳۹۲، ص ۶۳)

یزید با مشورت سرجون - مشاور رومی خود - حکومت کوفه را هم به عبیدالله بن زیاد که حاکم بصره بود واگذار کرد. از آن سو، مسلم با نامهٔ امام حسین علیه السلام به کوفه رسید. مردم شهر با شور و شغف و گرمی بسیار او را پذیرا شدند. مسلم وقتی اشتیاق مردم را دید نامه‌ای به امام حسین علیه السلام نوشت که: مردم کوفه و عراق همگی پیرو تو و منتظر رسیدن

تو هستند، صلاح در این است که زودتر به عراق بیایی. چون نامهٔ مسلم به امام حسین علیه السلام رسید با زنان و فرزندان و گروهی از یاران خود روانهٔ کوفه گردید. (شهیدی، ۱۳۹۴، ص ۱۸۴)

حاکم کوفه چون از رسیدن امام به نزدیکی کوفه خبر یافت، لشکری را به سرکردگی عمر - پسر سعد بن ابی وقاص - به پیشباز او فرستاد. عبیدالله می‌خواست از حسین علیه السلام برای یزید بیعت بگیرد اما امام حسین علیه السلام نپذیرفت و آمادهٔ جنگ شد. روز دهم محرم سال شصت و یک هجری - ضمن چند ساعت درگیری - امام حسین علیه السلام و مردان و جوانانی که همراه او بودند شهید شدند و زن و فرزندان امام را که به سن بلوغ نرسیده بودند، اسیر کردند و به کوفه و از آنجا به شام بردند. این کشتار فجیع در سراسر جهان اسلام ناخشنودی پدید آورد تا آنجا که طرفداران اموی نیز نمی‌توانستند تأسف خود را آشکار نکنند. پسر زبیر که در این هنگام در مکه به سر می‌برد، از فرصت استفاده کرد و فاجعهٔ کربلا را دستاویزی برای نکوهش یزید ساخت و عراقیان را خیانت‌کار و پیمان‌شکن خواند و از مردم خواست تا با او بیعت کنند. (شهیدی، ۱۳۹۴، صص ۱۸۵-۱۸۶)

قتل عام زن و مرد در واقعهٔ حره و تجاوز به حرم مسلمانان - که تا آن زمان در جهان اسلام سابقه نداشت - مردم شهر را دگرگون ساخت، مسلم بن عقبه - فرمانده سپاه یزید - روانه مکه شد تا پسر زبیر را نیز از پای درآورد لکن در بین راه مُرد و حُصَین بن نُمَیر - یکی از سرداران سپاه - مکه را محاصره کرد. در این محاصره، آتش در خانهٔ کعبه افتاد. درحالی که مکه در محاصره بود خبر مرگ یزید بدان شهر رسید. (دینوری، ۱۳۸۸، ص ۲۵۱)

#### مناسبات سفیانیان با قبایل اوس و خزرج (انصار)

میان قریش که از قبایل عدنان بودند با قبایل قحطانی یمن و جنوب «جزیره العرب» اختلاف و رقابت وجود داشت و قریش با خزاعه که از یمنی‌های مهاجر بودند، بر سر

حاکمیت بر مکه درگیری داشتند، ولی به خاطر دوری راه، میان قریش و اوس و خزرج اختلافی به چشم نمی‌خورد بلکه به علت اینکه بر سر راه تجاری همدیگر قرار داشتند، روابطشان حسنه و خوب بود و کاروان‌های یکدیگر را حمایت می‌کردند.

بعد از اینکه انصار در عقبه با پیامبر ﷺ بیعت کردند، این وضع تغییر کرد و دشمنی میان آنان شروع شد و صبح روز بیعت عقبه، همین که قریش فهمید که انصار با پیامبر ۹ بیعت کرده‌اند، به جستجوی آنان پرداختند و تنها توانستند به سعد بن عباده، دست یابند و او را دستگیر کنند. وی را تحت شکنجه و آزار قرار دادند تا اینکه دو هم‌پیمان قریش او - جبیر بن مطعم و حارث بن حرب بن امیه - او را از دست مشرکان رها ساختند. (ابن هشام، ۱۳۷۵، ج ۱، صص ۴۴۹-۴۵۰)

قریش بی‌رحمی شدیدی نسبت به انصار داشتند و برای کشتن آنان حریص بودند و هر جا آنان را می‌یافتند، می‌کشتند و مثله می‌کردند. همیشه کشتگان و شهدای انصار زیادتر از مهاجران یا چندین برابر آنان بود. در جنگ احد، از هفتاد شهید، فقط چهار نفر از مهاجران و بقیه از انصار بودند. (ابن هشام، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۰۰) بعد از جنگ احد، ابوسفیان این اشعار را سرود و قریش را به کشتن انصار تحریک کرد:

أَلَيْتَ لَا أَقْرَبُ النِّسَاءَ وَلَا يَمْسُ رَاسِي وَ جَلْدِي الْعَسْلُ

حَتَّى تَبِيْرُوا قِبَائِلَ الْاَوْسِ وَ الْخَزْرَجِ اِنْ الْفَوَادَ يَشْتَعْلُ

«به زنان نزدیک نمی‌شوم و به سر و بدنم آب نمی‌زنم تا اینکه قبایل اوس و خزرج را از بین ببرید، همانا قلبم آتش گرفته است». (مرتضی‌العاملی، ج ۳، ص ۱۵۰)

ابوسفیان نذر کرده بود تا زمانی که ضربه‌ای به پیامبر و انصار نزده، غسل نکند و به زنان نزدیک نشود و برای تحقق نذرش، با عده‌ای به نزدیکی مدینه آمد و مزرعه یکی از انصار را آتش زد و او و غلامش را کشت و بازگشت. (واقفی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۸۱)



بعد از رحلت پیامبر ﷺ قریش قدرت گرفتند و انصار ضعیف شدند. خالد بن ولید و عمرو عاص از بزرگ‌ترین فرماندهان جنگ‌های رده و فتوحات به شمار می‌آمدند، درحالی‌که انصار، خانه‌نشین و گوشه‌نشین شده بودند. در زمان عثمان درگیری میان قریش و انصار اوج گرفت، چون قریش، زیاد قدرت گرفت و عثمان بنی‌امیه را روی کار آورد و مال و ثروت مسلمانان را به آنان بخشید و در شهرها آنان را حاکم گردانید، به حدی که سعید بن عاص - عامل عثمان در کوفه - می‌گفت «عراق بستان قریش است». (مسعودی، ۱۴۰۹ ج ۲، ص ۳۳۷)

انصار هم ساکت نشستند و نخستین کسانی بودند که به اعمال و خلافت‌های عثمان اعتراض کردند. (ابن اثیر، ۱۹۶۵-۱۳۸۵، ج ۳، ص ۹۱) هنگامی‌که عثمان محاصره شد، انصار جزء مخالفان او بودند و محاصره‌کنندگان را یاری می‌دادند و قاتلان عثمان از خانه‌های انصار بالای دیوار رفتند و عثمان را کشتند. حسان بن ثابت عثمانی بود و انصار را مذمت کرد و گفت: خذلته الانصار اذ حضرا الموت و کانت ولایة الانصار / «وقتی‌که انصار قدرت داشتند و مرگ عثمان رسید، او را خوار نمودند».

عایشه در بصره به أبان بن عثمان گفت: عثمان بن حنیف را برای قصاص پدرت بکش چون انصار پدرت را کشتند ولی عثمان بن حنیف گفت: اگر مرا بکشید؛ برادرم سهیل بن حنیف در مدینه، از نزدیکان شما کسی را زنده باقی نمی‌گذارد، در این هنگام از او دست کشید. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۹، ج ۱۰، ص ۳۲۱)

یعقوبی می‌گوید: در صفین از اهل بیعت شجره هفت صد نفر و از سایر مهاجر و انصار، چهارصد نفر جزء لشکر علی علیه السلام بودند. (یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۸) غالب اهل مدینه را انصار تشکیل می‌دادند و ضربات و حملات انصار بر سپاه معاویه شکننده بود و به حدی که معاویه خشمگین گشت و نعمان بن بشیر و مسامه بن مخلد را فراخواند و به آنان گفت: آنچه از اوس و خزرج به من می‌رسد، مرا غمگین ساخته است، شمشیرهایشان را بر دوش

می‌گذارند و هم‌اورد می‌طلبند و یاران شجاع مرا می‌ترسانند، به خدا سوگند! از هر کس سراغ می‌گیرم، می‌گویند: انصار او را کشتند.<sup>۱</sup> (منقری، ۱۳۸۲، صص ۴۴۶-۴۴۷)

کینه معاویه نسبت به انصار، بعد از رسیدن به خلافت هم تمام نشد: «لَا تَحْسَبُوا أَنِّي أَنَسِي مُصِيبَتَهُ وَ فِي الْبِلَادِ مِنَ الْإِنصَارِ أَحَدٌ». «تا وقتی که از انصار یک نفر وجود دارد، من مصیبت عثمان را فراموش نمی‌کنم». (نصر بن مزاحم، ص ۲۱۶)

معاویه، شاعران درباری و غیرمسلمان را وادار می‌کرد که علیه انصار، شعر بگویند و آنان را هجو کنند؛ چنانکه «اخلط نصرانی» به درخواست معاویه، این شعر را در هجو انصار، سرود: «ذَهَبَتْ قُرَيْشٌ بِالْمَكَارِمِ وَالْغُلَى وَاللُّؤْمُ تَحْتَ عِمَائِمِ الْإِنصَارِ». قریش، عظمت و مکارم اخلاقی را با خودشان بردند و پستی و خست برای انصار باقی‌مانده است! (زبیر بن بکار، ۱۴۱۶، ص ۲۲۸)

#### شورش مردم مدینه؛ واقعه حرة

یکی از وحشتناک‌ترین جنایات امویان پس از به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام، واقعه‌ای است که در تاریخ اسلام به نام واقعه حرة شهرت دارد. در منابع تاریخی مردم حجاز به «بوبکری» و «عمری» شهرت دارند، شامیان به «اموی گری» و مناطقی چون عراق به «تشیع» و امثال آن. چنین خصیصه‌ای در بین مردم حجاز و به‌ویژه مردم مدینه که شریک جرم در قتل عثمان بودند، مانع از مقبولیت آنان از سوی بنی‌امیه و بالعکس بود. افزون بر آن، مردم مدینه - مهاجر و انصار - آن‌همه بذل و بخشش عمر را در میان خود دیده بودند و اینک برخورد معاویه و ابنای او را در بردن صوافی اموال ملاحظه می‌کردند، نمی‌توانستند از امویان راضی باشند. (جعفریان، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۵۷۴)

یزید در آغاز کوشید تا توسط عبدالله بن جعفر، آنان را دعوت به آرامش کند اما آنان نپذیرفتند. (دینوری، ۱۳۸۰، بخش اول، ص ۲۲۸) نعمان بن بشیر از انصار حامی اموی‌ها -

او نیز عاقبت زبیری و کشته شد - از طرف یزید به مدینه آمد و آنان را دعوت به «اطاعت از امام» و «لزوم رعایت جماعت» کرد اما مردم نپذیرفتند. (طبری، ج ۴، ص ۳۶۷)

یزید که از شگردهای سیاسی خود برای رام کردن ابن زبیر و مردم مدینه خسته شده بود، سپاهی را به سمت مدینه فرستاد. فرماندهی این سپاه با مسلم بن عقبه بود که از بس کشتار کرد به «مسرف» شهرت یافت. به مردم شام گفته شده بود که پس از پیروزی می‌توانند به غارت شهر پردازند و آنچه را می‌خواهند از خانه‌های مردم تصاحب کنند. (طبری، ج ۴، ص ۳۷۱)

طبق وعده<sup>۱</sup> یزید، سه روز اموال شهر برای سپاهیان شام حلال شمرده شد. آنان از هیچ جنایتی فروگذار نکردند. در این میان علاوه بر کشته شدن عده<sup>۲</sup> زیادی، به بسیاری از زنان نیز تجاوز شد. (یعقوبی، ۱۳۸۹ ج ۲، ص ۱۹۰)

عدد کشته‌ها - بنا به نقل ابن قتیبه - هفتصد نفر از انصار و مهاجر و فرزندان آنان و از سایر مردم ده هزار نفر بودند. (دینوری، ۱۳۸۰، بخش اول، ص ۲۳۴) این اعثم، از اولاد انصار یک هزار و هفتصد نفر ذکر کرده است. (ابن اعثم، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۱۶۰)

#### مناسبات قبایل یهود با بنی‌امیه

آغاز تعامل و همکاری یهود و بنی‌امیه به زمان هجرت پیامبر ﷺ در مدینه برمی‌گردد. یهود و بنی‌امیه دشمن مشترک داشتند که همان اسلام بود و تا زمان فتح مکه هر دو گروه از هیچ دشمنی علیه اسلام کوتاهی نکردند و بعد از رحلت رسول خدا ﷺ نیز ادامه پیدا کرد. پس از آن که پیامبر ﷺ یهود بنی‌النضیر را از مدینه بیرون کرد، عده بسیاری از آنان به خیبر در کنار برادران و خواهران یهودی خود رفتند. آنان که از اسلام ضربه‌های سختی خورده بودند، پیوسته به فکر انتقام بودند. بر این اساس، عده‌ای از آنان که به عللی در مدینه مانده بودند مانند حیی بن اخطب، کنانه ابن ابی الحقیق، سلام بن مشکم به سوی مکه حرکت کردند. هدف آنان این بود که قریش و پیروان آن را برای

جنگ با اسلام، تحریک و آماده نمایند. آنان در مکه نزد قریش رفته، هر دو علیه اسلام متحد گردیدند. ابوسفیان از پیشنهادشان اظهار رضایت کرد و گفت: محبوب‌ترین مردم نزد ما کسانی‌اند که ما را بر دشمنی بر محمد ﷺ کمک کنند. یکی از یهودیان از ابوسفیان خواست که پنجاه نفر از بزرگان قریش را انتخاب کند تا کنار کعبه رفته، پهلوه‌های خود را به دیوار کعبه بچسبانند و قسم بخورند که تا آخرین نفس‌شان علیه محمد ﷺ متحد باشند و این کار انجام شد. (المغازی، ۱۴۰۹-۱۹۸۱، ج ۲، ص ۴۴۱)

ابوسفیان سپس از یهودیان خواست که بگویند دین چه کسی بهتر است، دین آنان یا دین محمد ﷺ؟ یهودیان پاسخ دادند که دین شما بهتر است زیرا این خانه را به بزرگی یاد کرده و به حاجیان آب‌داده و شتران را قربانی می‌کنید و آنچه را پدران‌تان پرستیده‌اند می‌پرستید. شما از محمد ﷺ به حق، سزاوارترید. (ابن شبه، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۴۵۲)

پس از سخن یهود مبنی بر بهتر بودن دین مشرکان این آیه نازل شد: «أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ أَوْثُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحِجَابِ وَ طَاعُوتِ و يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا». (سوره نساء، آیه ۵۱) آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب خدا به آنان داده‌شده، به حجت و طاعت ایمان می‌آورند و درباره کافران می‌گویند: آنان از کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایت یافته ترند. حیی بن اخطب، به قریش وعده داد که هفت صد رزمنده قوم خود - بنی قریظه - را برای نقض پیمان آماده می‌کند. (المغازی، ۱۹۸۱-۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۵۴)

#### مناسبات بنی‌امیه با بنی تمیم

در زمان فتوحات، قبایل بنی تمیم به شرق و مناطق ایران آمدند و کمتر در مناطق شمال جزیره العرب شرکت داشتند. حضور فعال بنی تمیم در فتح شرق جزیره العرب - ایران - باعث شد تا این قبیله در فتوح اسلامی شمال، حضور چندانی نداشته باشند. علت عدم حضور بنی تمیم در فتوح شام عبارت‌اند از:

۱- فاصله زیاد میان شام و محل سکونت بنی تمیم

۲- اعزام نخستین سپاه برای فتح شام از مدینه و سپس شام صورت گرفت، درحالی که تمرکز بنی تمیم در شرق جزیره العرب بود.

۳- همزمانی فتوح شرق با فتوح شام و مشغول بودن بنی تمیم به فتوح شرق و گسترش روزافزون این فتوح مانع حضور بنی تمیم در فتوح غرب شد.

۴- سیاست عمر مبنی بر سکونت قبایل عرب در مناطق مفتوحه و ایجاد پادگان‌های نظامی با حفظ ترکیب قبیله‌ای سپاه و بهره‌برداری ثابت از آن بود لذا سکونت بنی تمیم در عراق به معنای شرکت در فتوح شرق بود (سعیدیان، ۱۳۸۲، ص ۷۱) و چنین امکانی برای این قبیله در شام نبود. با توجه به آنچه گفته شد، بنی تمیم به‌طور اخص در فتح شمال جزیره العرب حضور نداشت ولی افراد تمیمی در این فتوح شرکت داشتند. فارغ بن مسیب تمیمی و فزاره بن مراد عوفی در فتح حلب، عباد بن رافع تمیمی در فتح منبج و عزاز و سعید بن عمرو بن واقدی تمیمی - در فتح عزاز به‌عنوان جلودار سپاه خالد بن ولید شرکت داشت - از جمله این افراد بودند.

موضع‌گیری بنی تمیم کوفه نسبت به امام علی علیه السلام متفاوت بود. شیب بن ربیع تمیمی در برابر طرفداران امام علی علیه السلام به حمایت از عایشه پرداخت. (ابن اثیر، ۱۳۸۵-۱۹۶۵، ج ۳، ص ۲۲۸) بنی تمیم در کنار سایر قبایل نقش مهمی در پیکار صفین داشت. ریاست کل بنی تمیم در این پیکار با معقل بن قیس رباحی بود. (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۰۵)

ریاست بنی تمیم بصره با احنف بن قیس تمیمی (خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۴، ص ۱۴۷) و ریاست بنی تمیم کوفه با عمیر بن عطار و پسرش محمد بود. (منقری، ۱۳۸۲، ص ۲۸۲)

شاخه‌های تمیم که در این پیکار حضور داشتند عبارت‌اند از: بنی سعد بصره به ریاست جاریه بن قدامه سعدی، حنظله و بنی عمرو بن تمیم بصره به ریاست أعین بن

ضبیعه مجاشعی تمیمی (خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۴، ص ۱۴۷)، بنی سعد کوفه به ریاست ابوصرمه طفیل بن بشر تمیمی و بنو حنظله و بنی عمرو بن تمیم کوفه<sup>۱</sup> به ریاست شیبث بن ربیع. (منقری، ۱۳۸۲، ص ۲۸۲)

ابن مزاحم می‌نویسد از آنجاکه آرایش سپاه بر اساس همتای قبیله‌ای بود و بنی تمیم همتایی در سپاه شام نداشت معاویه قبایل هوازن و غطفان و سلیم را در برابر بنی تمیم عراق قرار داد. (منقری، ۱۳۸۲، ص ۳۱۰)

در برابر نقش ویژه بنو تمیم در صحنه‌های مختلف پیکار، گروهی از آنان نیز به گونه‌های مختلف در مبارزه سستی کردند. گروهی از بنی تمیم به قاسطین پیوسته و گروهی با وجود حضور در سپاه عراق با معاویه مکاتبه داشتند، گروهی دیگر نیز در اثر سستی یا عقب‌نشینی فرار کردند. گروهی از تمیم که به معاویه پیوسته بودند به دستور امام کشته شدند. (طبری، ۱۳۹۰، ج ۶، صص ۳۳۳۰-۳۳۲۹۹)

#### مناسبات بنی‌امیه با ثقیف

طائف از لحاظ آب‌وهوایی یکی از بهترین نقاط حجاز بود و محل سکونت قبیله ثقیف بود. آنان پیوندهایی با قریشیان داشتند و از جمله قبایل شناخته‌شده حجاز بودند. بعد از اسلام و روی کار آمدن بنی‌امیه، چند چهره ثقفی باعث تثبیت حکومت امویان سفیانی و مروانی شدند. معاویه علاوه بر آن که خود در حيله و دسیسه معروف بود و از آن بی‌هیچ قید و شرط شرعی و اخلاقی استفاده می‌کرد، از سه شخصیت دیگر - که به آنان سه ضلع مثلث شامی گفته‌اند- بهره‌های فراوان برد. این سه نفر در استقرار و استمرار حکومت معاویه نقش مهم ایفا کردند. زیاد بن عبید ثقفی خشن‌تر، مغیره بن شعبه زیرکانه‌تر - این دو از ثقیف بودند - و عمروعاص دیرینه‌تر در برداشتن موانع در مسیر هدف‌های سلطه‌جویانه، معاویه را یاری کردند.<sup>۱</sup> (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۰، ج ۵، ص ۵۰۳)

مغیره همراهی و همکاری با معاویه را پیش از آنکه معاویه حکومت را به دست گیرد، آغاز کرده بود. او با تکیه بر مسند امارت کوفه آرزوی معوق خود را محقق یافت و این از یک سو پاداش برای هواداری او از معاویه بود و از سوی دیگر، زمینه‌ای مناسب برای معاویه تا شهر پر آشوب کوفه را که پایگاه هواداران بنی‌هاشم بود، به تدبیر مغیره آرام کند و در تحکیم پایه‌های سیادت، از اندیشه‌ها و روش‌های او بهره‌برداری نماید. مغیره به دو اقدام بزرگ در سطح قبیله قریش و خلافت دست زد: نخست در الحاق نسب زیاد بن ابیه به ابوسفیان کوشید، (مسعودی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۶۹؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، صص ۱۴۶-۱۴۷) و او را در پذیرش برادری نامشروع معاویه راضی کرد و سپس علاوه بر پیشنهاد ولایت‌مندی یزید، زمینه تبلیغ و تثبیت آن را فراهم ساخت. (یعقوبی، ۱۳۸۹، ج ۲، صص ۱۴۷-۱۴۸؛ ابن قتیبه، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۸۹)

این دو اقدام، مؤثرترین گام در راه حفظ امارت کوفه بود. مغیره علاوه بر پیروی از سیاست‌های مکارانه معاویه، خود نیز اهل رأی و تدبیر بود و با این دو مسئله برخورد مناسب و همسو با منافع معاویه داشت. در سرکوبی خوارج شدت به خرج داد و در این راه از اختلافات آنان با شیعیان سود برد و از نیروی نظامی شیعیان بر ضد خوارج استفاده کرد. او درباره شیعیان، دستور معاویه را در مورد حملات لفظی تند و موهن علیه علی علیه السلام بی‌مهابا اجرا کرد، (یعقوبی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۶۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۲۲۲) و در جعل و نشر حدیث به نفع معاویه و ضد علی علیه السلام کوشید. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۶۳)

### ب) مناسبات بنی‌امیه سفیانی با قبایل جنوبی شبه‌جزیره

بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بعضی از خصائص جاهلیت چون نظام قبیله‌ای در دستور کار خلفا قرار گرفت. ابوبکر بیشتر فرماندهان فتوحات را، از قریش انتخاب کرد. در جبهه عراق

شمار کمی از نیروهای قبایل یمنی همچون طی، همدان و ازد، حضور داشتند. (طبری، ۱۳۸۷، جزء الثانی، ص ۶۴۲)

با گسترده شدن دامنه فتوحات و کمبود نیروی نظامی در شام، عمر از خلیفه خواست تا از یمنی‌ها کمک گیرد، وی هم پذیرفت. (ابن اعثم، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۸۳)

گسترده‌گی محورهای عملیاتی در دو جبهه شام و عراق، کمبود نیروهای نظامی، شکست مسلمانان - درنبرد پل - و کشته شدن چهار هزار نفر از مسلمانان در آن (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۸۷)، عمر را واداشت تا از نیروی گسترده قبایل یمنی دعوت به عمل آورد تا به سوی شام و عراق بروند. (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۶۳۴)

در جبهه شامات علی رقم حضور شمار زیادی از قبایل یمنی مثل حمیر، همدان، مذحج، کنده، ازد، هیچ‌گاه یمنی‌ها موقعیتی را که در عراق به دست آوردند نتوانستند در شام پیدا کنند. بیشتر فرماندهان شامات، نزاری بودند و تنها شمار کمی از آنان یمنی بودند. در پیکارهای فحل و دمشق، هیچ فرمانده عالی یمنی وجود نداشت و در یرموک تنها یک فرمانده یمنی انتخاب شد، درحالی‌که درنبرد شوشتر پنج نفر یمنی و یک فرمانده نزاری حضور داشتند. در سیستم نظامی و اداری مسلمانان در شام، یمنی‌ها کمتر به مقامات عالی دست یافتند.

این تفاوت ناشی از تفاخر قبیله‌ای معدی گرایی بنی‌امیه بود که به یمنی‌ها اجازه نمی‌داد وارد مقامات عالی در شامات بشوند. این رفتار ناشی از تفاوت نگرش و گروه سیاسی، اجتماعی و دینی اشراف قریش با دیدگاه‌های یمنی بود و قریشیان اجازه نمی‌دادند یمنی‌ها در شام ابراز وجود کنند و استعدادهای نهفته خویش را شکوفا سازند.

#### مناسبات بنی‌امیه با قبیله ازد

پس از کشته شدن عمر در ذی حجه سال ۲۳ هجری، عثمان به خلافت رسید. (یعقوبی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۴۹) خلافت وی در واقع آغاز قدرتمندی اشرافیت قریش و در



رأس آنان، بنی‌امیه بود. به همین خاطر محبوبیت او در میان قریش، بیش از عمر بود. عثمان زمام امور را به دست خویشاوندانش - بنی‌امیه - سپرد و از اموال عمومی بهره‌های فراوان به آنان بخشید و در مقابل اعتراض مردم، عمل خود را صلّه رحم می‌دانست. (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۶۴) باین‌حال در شش سال اول خلافت وی مردم چندان معترض رفتار وی نبودند و او نیز به امور مردم رسیدگی بیشتری داشت. (بلاذری، ۱۹۸۸، ص ۵۱۲)

قبیله ازد در فتوحات زمان عثمان فعال بودند، سفیان بن مجیب ازدی از سوی معاویه به طرابلس رفت و در نزدیکی آنجا قلعه‌ای بنام قلعه سفیان بنا نمود. سپس به محاصره طرابلس پرداخت و سرانجام آن را فتح کرد. (بلاذری، ۱۹۸۸، ص ۱۲۹)

عثمان در سال ۳۲ هجری، لشکری به فرماندهی معاویه به جنگ تابستانی فرستاد و تا تنگه قسطنطنیه پیش رفتند و فتوحات کردند. عثمان معاویه را به جنگ رومیان فرستاد با این قرار که هر کس را صلاح بداند برای جنگ تابستانی گسیل دهد، پس معاویه سفیان بن عوف غامدی (ازدی) را فرماندهی داد. سفیان بن عوف غامدی (ازدی) فرماندهی نبردهای تابستانی را تا پایان خلافت عثمان بر عهده داشت. (یعقوبی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۶۹)

#### مناسبات سفیانیان با قبیله همدان

مقاومت و دلاوری همدانیان در سپاه علی رضی الله عنه چنان بود که یمنی‌های شام را در هم کوبیدند و معاویه گفت: «از دست همدان چه کشیدم»، سپس به سختی بی‌تابی کرد و با یارانش به همدانیان حمله برد و آنان وی را فراری دادند. (منقری، ۱۳۷۰، ص ۵۹۸) حجر بن قحطان خطاب به سعید بن قیس چنین سرود:

ألا يا ابن قيس قرت العين إذ رأته فوارس همدان بن زيد بن مالك

عباها علی، لابن هند و خيله فلو لم يفتها كان أول هالك

هلا ای پسر قیس چون دیده (نگران) شهسواران بنی همدان بن زید بن مالک را بدید، روشن شد و آرام گرفت. نیروی رزم‌آوری که علی ع در برابر پسر هند و سپاه او بسیج کرد و اگر (معاویه) از چنگشان نگریخته بود خود نخستین قربانی بود. (منقری، ۱۳۷۰ ص ۵۹۷)

علی ع به همدانیان گفت: «ای گروه همدان، شما زره و نیزه من هستید، شما جز برای خدا، مرا یاری نکردید و جز خدا را اجابت نکردید.» سعید بن قیس همدانی با شور و معرفت عمیق دینی و پیروی مخلصانه پاسخ داد: «ما به ندای خدا و به دعوت تو پاسخ گفتیم و رسول خدا ص را یاری دادیم و همراه تو با هر که علیه تو بود جنگیدیم، ما را به هر جا می‌خواهی ببر.» (منقری، ۱۳۷۰، صص ۵۹۶-۱۶۹)

هنگامی که علی ع ناگزیر به قبول حکمیت شد، سعید بن قیس، همدانیان را نزد علی ع فراهم آورد و گفت: «اینان قوم من هستند، از فرمان تو سرپیچی نمی‌کنیم، هر جا می‌خواهی ببر.» علی ع پاسخ داد: «اگر این آمادگی قبل از برافراشتن قرآن‌ها بود من لشکرشان را نابود می‌کردم ولی هدایت یافته بازگردید، به جان خودم نمی‌خواهم یک قبیله را در برابر ایشان قرار دهم.» (منقری، ۱۳۷۰، ص ۷۲۲)

شاعر همدانی - منذر بن ابی حمیصه وادعی - به علی ع گفت: «عکس‌ها و اشعری‌ها از معاویه پاداش و مقرری خواستند و دین را به دنیا فروختند ولی ما آخرت را بر دنیا برگزیدیم، ما پاداش نیکو با پایداری در جهاد در راه خداوند را درخواست کردیم.» سپس در اشعار خود گفت:

«لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یَكُنْ لَكَ فِی اللّٰهِ وَلِیًّا یَا ذَاوَلْوَالِیِّهِ» . ای صاحب‌ولایت و وصایت، از ما نیست کسی که در راه خدا دوستدار و پیرو تو نباشد. (منقری، ۱۳۷۰ صص ۵۹۶) مردی از شاخه آرْحَب همدان گفت:

«عُرِّا بِقَوْلِ كِذْبٍ وَ حَرَصٍ قَدْ نَكَصَ الْقَوْمُ وَ أَيْ نَكَصَ عَنِ طَاعَةِ اللَّهِ وَ فَحَوَى النَّصِيَّ» آنان برائر ظن و دروغ فریب خوردند و سخت میثاق خود را گسستند و از پیروی خدا و مدلول نص سر پیچیدند. (منقری، ۱۳۷۰ ص ۵۹۷)

همدانی‌ها چنان در مسیر اهداف علی عليه السلام مخلصانه دفاع کرده بودند که وقتی وی وارد کوفه شد و از محله همدان و شاخه‌های آن - ثور بکیل، شبام، حاشد و فائش - گذر کرد، بانگ شیون و زاری بلند بود. حرب بن شُرَحْبِيل شیبامی گفت: «تنها از یک کوی ۱۸۰ نفر کشته شدند». علی عليه السلام گواهی داد کشته‌های آنان شهید هستند. (منقری، ۱۳۷۰، ص ۶۲)

امام علی عليه السلام درباره همدان فرمود:

«ایشان را فراخواندم و گروهی از شهسواران همدان که مردمی پست نیستند، اجابت کردند، شهسواران همدان از بنی شاکر و بنی شبام در صبحگاه پیکار سست‌عنصر نیستند؛ خدا بهشت را به همدان پاداش دهد زیرا ایشان در روزهای سخت، خوان آوارگان هستند؛ اگر من دربان بهشت بودم به همدان می‌گفتم به سلامت وارد آن شوید». (منقری، ۱۳۷۰، صص ۲۷۴-۴۳۷)

#### مناسبات سفیانیان و قبیله طی

قبیله طی از قبایل قحطانی است و تعامل خاصی با امویان نداشت. عدی بن حاتم در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رئیس قبیله‌های بنی اسد و طی بود و از طرف حضرت به جمع‌آوری صدقات آن قبیله می‌پرداخت. (سیره، ابن هشام، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۴۲)

پس از ارتحال پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که جمعی راه ارتداد پیش گرفتند، او و قبیله‌اش به اسلام وفادار ماندند چنان که شاعری از قبیله طی گفت:

«و فینا وفاء لم یر الناس مثله و سر بلنا مجدأ عدی بن حاتم»

در دوران حکومت امیرمؤمنان، خلوص نیت و عظمت شخصیت عدی و قبیله‌اش بیشتر هویدا شد زیرا از استقرار حکومت عدل علوی چندان نگذشته بود که دنیاخواهی طلحه و زبیر بحران آفرید و آن دو، جنگ جمل را به راه انداختند. حضرت برای سرکوبی پیمان‌شکنان، سپاهی فراهم ساخت و آماده حرکت به سوی عراق گردید. در این هنگام عدی با محاسن سفید و چهرهٔ مصمم به پا خواست و گفت: «ای امیرمؤمنان! اگر اجازه دهی، من زودتر از شما حرکت کنم و قبیله‌ام را از تصمیم شما باخبر سازم»، علی علیه السلام به او اجازه داد و عدی نیز با سپاهی انبوه از قبیلهٔ طی به پیکار منافقان و آشوبگران شتافت، در همین جنگ بود که چشم عدی شکافته شد (الجمل، ۱۴۷۱، ص ۳۶۷) و در صفین نیز شهادت‌ها از خود نشان دادند. (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۴۰)

دیدگاه عدی بن حاتم و حمایت وی و یارانش از علی علیه السلام نشان‌دهنده بغض این قبیله از بنی‌امیه است. زمانی که معاویه با امام علی علیه السلام اعلام جنگ کرد، امام بزرگان قبایل جزیرهٔ العرب را جمع کرد و نظر آنان را خواست، عدی بن حاتم طایی گفت: «ای امیرالمؤمنین جز از روی دانش سخن نگفتی، جز به سوی حق فرانخواندی و جز به راه هدایت رهنمون نشدی». زید بن حصین طایی گفت: «شایسته است ما با یاران ظلم و تجاوز که در شمار مهاجران و انصار و تابعان نیکوکار نیستند مدارا کنیم». (ابن عبدالبر، ج ۲، ص ۹۹) در جنگ صفین، در سپاه عراق شمار بسیاری از قبیله طی شرکت داشتند. (ابوحنیفه، ۱۳۷۱، ص ۱۸۸؛ منقری، ۱۳۷۰، صص ۶۰ و ۲۰۵ و ۲۲۷)

بعد از نبرد خوارج، معاویه دست به تجاوزانی زد تا حکومت علی علیه السلام را ناامن کند. امام علی علیه السلام در خطبه‌ای لب به اعتراض به کوفیان گشود: «ای مردم کوفه! چون طلایه‌های لشکر شام نمودار شود، درهای خانه‌هایتان می‌بندید و خود در خانه‌هایتان می‌خزید، آن سان که سوسمار به سوراخ خود می‌خزد و گفتار درکنام پنهان می‌شود. به خدا سوگند خوار و ذلیل است آن که شما به یاری‌اش برخیزید». پس از سخنان امام علی علیه السلام، تنها عدی بن حاتم با هزار نفر از قبیلهٔ طی به نخيله رفت. هزار تن دیگر به او ملحق

شدند و او همراه این نیروها، به سواحل فرات رفت و به اراضی پایین دست شام حمله کرد. (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۱، صص ۴۴۵ و ۴۵۹)

پس از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام، عدی به مجلس معاویه وارد شد. معاویه به او گفت: «پسرانت چه شدند؟، عدی گفت: سه نفر از آنان در رکاب علی علیه السلام در صفین کشته شدند، معاویه گفت، علی علیه السلام با تو منصفانه رفتار نکرد؛ زیرا فرزندان خود را نگه داشت و فرزندان تو را به دم تیغ فرستاد و جنگجویان نیز آنان را از مرکب حیات پیاده کردند! عدی گفت: به خدا قسم این گفته صحت ندارد! زیرا من با آن حضرت به انصاف رفتار نکردم، او کشته شد و من هنوز زنده‌ام. معاویه از عدی سؤال کرد: چه وقت به یاد علی علیه السلام می‌افتی؟ عدی گفت: روزگار به من فرصت نمی‌دهد تا او را فراموش کنم. معاویه گفت: فراق علی علیه السلام را چگونه تحمل می‌کنی؟ عدی گفت در فراق او به زنی می‌مانم که فرزندش را در دامنش کشته باشند که هرگز اشک چشمش خشک نمی‌شود و یاد فرزند را فراموش نمی‌کند». (مطهری، ۱۳۸۸، آزادی معنوی، ص ۸۱)

#### مناسبات سفیانیان و قبیله مذحج

قبیله مذحج یکی از قبایل یمنی است که تعامل خوبی با امویان نداشتند، در صفین هنگامی که یاران امام عقب‌نشینی کردند، شهبسوار اسلام، علی علیه السلام خود پا در میدان گذاشت و با پسران خود به جناح چپ رفت و مالک اشتر را به جناح راست فرستاد تا فراریان را بازگرداند. مالک نزد آنان رفت و گفت: «ای مردم، من اشتر هستم نزد من فرار آید، این قوم، شمارا جز برای دینتان نمی‌کوبد تا انوار سنت را خاموش و شراره بدعت را زنده کنند. پس ای بندگان خدا، خون خود را فدای دینتان کنید؛ زیرا فرار جز از دست دادن عزت شما و دستیابی آنان بر غنیمت و ذلت و ننگ در دنیا و آخرت و خشم و عذاب دردناک خدا بر شما چیزی نخواهد داشت». (تاریخ طبری، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۱۳)

سخنان مالک اشتر که حاکی از یک احساس عمیق مذهبی و معرفت دینی و دشمن‌شناسی بود در مذحجی‌ها شور و هیجان گسترده‌ای ایجاد کرد و آنان دور مالک جمع شدند و به شامی‌ها حمله کردند و آنان را عقب راندند، به‌طوری‌که معاویه اسبی خواست تا فرار کند.

هنگام حمله اشتر و مذحجی‌ها به شامی‌ها که از قبایل عک، جذام، لخم و اشعر بودند، هشتصد نفر از جوانان همدان وی را همراهی کردند. آنان چنان سخت در برابر عکی‌ها پای فشردند که ۱۸۰ نفر از آنان کشته شدند. از این شمار یازده نفرشان از مهتران همدان از جمله کُریب بن شریح و پنج برادرش بودند. ایستادگی و فداکاری مذحجی‌ها و همدانیان در برابر شامیان چنان بود که عکی‌ها با ذلت و خواری از در الحاح درآمدند و منادی آنان فریاد زد: «ای مذحجی‌ها خدا را، خدا را درباره عک و جذام، آیا حرمت خویشاوندی را به‌جا نمی‌آرید؟ لخم ارجمند و اشعریان و دودمان ذی حمام همه را نابود کردید.» (منقری، ۱۳۷۰، وقعه صفین، صص ۳۰۲ و ۴۳۴)

منادی مذحج بانگ برآورد: ای مذحجیان، پاهایشان را پی‌کنید، پس مذحجیان بدان قوم هجوم آوردند و آنان را تاراندند چه روز تیره‌بختی همگانی آن قوم رسیده بود. (منقری، ۱۳۷۰، وقعه صفین، ص ۳۱۰)

#### مناسبات سفیانیان و قبیله‌کنده

قبیله‌کنده با بنی‌هاشم و شیعیان رابطه خوبی نداشتند. محمد فرزند بزرگ اشعث در دستگیری حجر بن عدی کندی صحابی امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت فعال داشت. او از امیران مورد اعتماد معاویه بن ابی سفیان و ابن زیاد بود و در دستگیری و قتل هانی بن عروه و مسلم بن عقیل در آستانه واقعه کربلا شرکت داشت. (طبری، ۱۳۸۷-۱۹۶۷، ج ۵، صص ۴۱۷ و ۴۲۵)

عبدالرحمن بن محمد بن اشعث و فرزند دیگر او قیس بن اشعث از کسانی بودند که امام حسین علیه السلام را به کوفه دعوت کردند، با این همه به لشکر شام پیوست و مکاتبه با آن حضرت را انکار کرد و هم او بود که پس از شهادت امام علیه السلام، جامه از پیکر آن حضرت ربود. (طبری، ۱۳۸۷-۱۹۶۷، ج ۵، ص ۴۵۳)

جده دختر اشعث با نیرنگ پدر به همسری امام حسن علیه السلام درآمد و با فریب معاویه، آن حضرت را مسموم کرد. (بلاذری، ۱۹۷۴-۱۳۹۴، ج ۴، ص ۱۴)

## نتیجه گیری

قرآن و سنت پیغمبر ﷺ امتیازها، به خصوص امتیازهای قبیله‌ای و طایفه‌ای را ملغی کرد و ملاک برتری را نزد خداوند پرهیزکاری دانست اما با روی کار آمدن امویان، مساوات که یکی از ارکان مهم اسلامی بود، از میان رفت. امویان نژاد عرب را نژاد والاتر شمردند و گفتند چون پیغمبر اسلام از عرب برخاسته است پس عرب بر دیگر مردمان برتری دارد و از جمله عرب، قریش برتر از دیگران است.

### الف) جمع‌بندی مناسبات امویان با قبایل شمالی

امویان بدنه اصلی قریش بودند و در جاهلیت رهبری نظامی قریش را در اختیار داشتند. در زمان حاکمیت سفیانی، قریش در ردیف حامیان بنی‌امیه بود به طوری که یکی از علل پیروزی معاویه بر علی علیه السلام، رابطه حسنه معاویه با قریش بود. در زمان خلافت مروانین، حمایت‌های قریش از بنی‌امیه تا حدودی از هم گسست، به طوری که از همان آغاز علاوه بر قیام‌هایی که بعد از حادثه کربلا توسط علویان صورت گرفت با مخالفت زبیریان و بنی‌امیه چون خالد بن یزید و عمرو بن سعید، مواجه شدند. در زمان خلافت ولید دوم، پسرعموی او - یزید بن ولید - دست به شورش می‌زند و خلیفه را به قتل می‌رساند و خود خلافت را به دست می‌گیرد و وقتی که این خبر به مروان بن محمد می‌رسد به نام خون‌خواهی خلیفه به مخالفت برخواست و این اختلافات باعث انحطاط و سقوط امویان شد.

بعد از بنی‌هاشم، انصار تنها قبیله‌ای بود که در نقطه مقابل امویان بودند و هیچ‌گونه تعاملی نداشتند. بعد از تسلط بنی‌امیه، انصار از صحنه سیاست خارج شدند و خود را در مدینه تحت فشار اقتصادی - سیاسی یافتند. بنی‌امیه آنان را کوچک شمردند و تحقیر



می‌کردند و برای همین نیز عده‌ای از انصار، مدینه را ترک کرده و به جاهای دیگر مهاجرت نمودند و در شهرها و دیگر مناطق اسلامی پراکنده گشتند. در واقعه حره، عده زیادی از انصار و فرزندان آنان کشته شدند و موجودیت سیاسی خود را از دست دادند و با کشته شدن نعمان بن بشیر-یار انصاری سفیانیان- به دست مأموران مروان، دیگر نامی از آنان در صحنه سیاسی آن روز به چشم نمی‌خورد.

قبیله ثقیف یکی از قبایل حامی بنی‌امیه بود. با توجه به حضور فعال مغیره بن شعبه و زیاد بن ابیه و فرزندش عبیدالله، در دوران حاکمیت سفیانی، به نحوی می‌توان گفت که حاکمیت امویان مدیون حضور این شخصیت‌ها بود. در زمان مروانیان نیز حضور حجاج بن یوسف ثقفی و یوسف بن عمر ثقفی و دیگران، نشان‌دهنده رابطه حسنه این قبیله با امویان است.

معیار صف‌بندی و حمایت قبایل، از بنی‌امیه عقیدتی بود نه قبیله‌ای؛ چنانچه در جنگ صفین برخی از یاران معاویه یمنی بودند. در جبهه شام و معاویه، قبایل عک، حمیر، لخم، اشعر و شاخه‌های سکون و سکاسک کنده بیشترین مدافعان وی بودند. از سوی دیگر، اشرافیت یمنی با کمک اشرافیت نزاری عامل اختلاف و شکاف در سپاه امام علی علیه السلام بود و جنگ بدون نتیجه، پایان یافت.

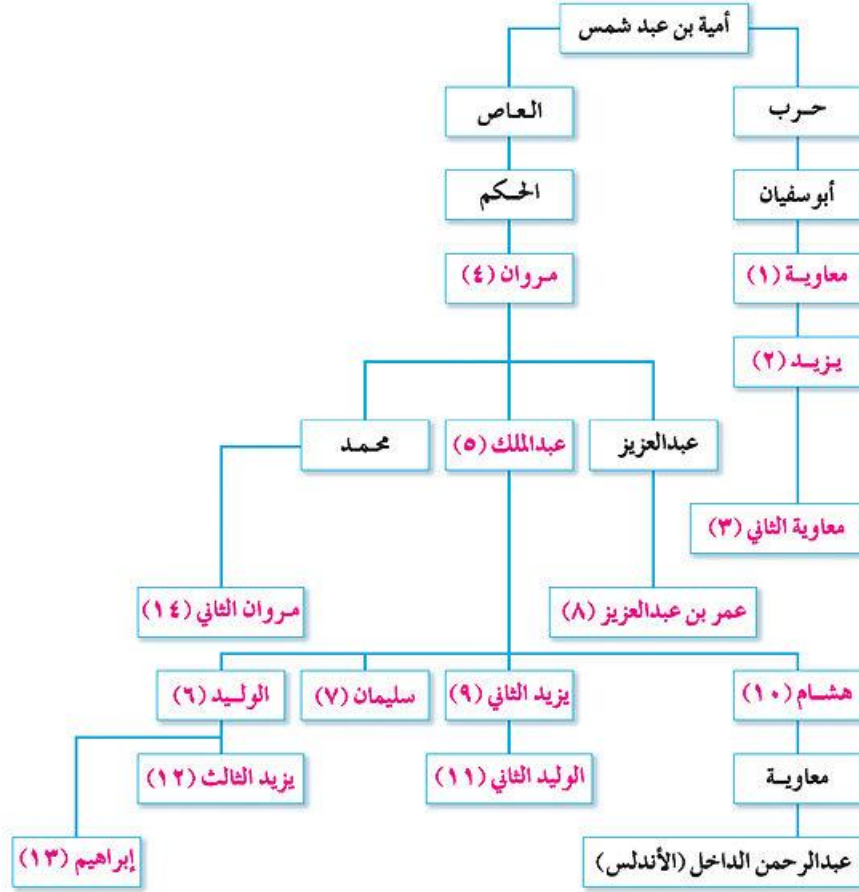
#### ب) جمع‌بندی مناسبات امویان با قبایل جنوبی

ساختار قبیله‌ای غارت‌ها نشان می‌دهد قبایل یمنی در دورویه دشمنی و همکاری با معاویه حرکت می‌کردند، آن‌گونه که مردم حمیری شهر جند از یاران سرسخت معاویه بودند و مردم همدان ساکن یمن بیشترین مخالفت‌ها را با معاویه داشتند و در این راه کشته‌های بسیاری دادند.

در جریان جنگ جمل و صفین، آزد با دورویه همراهی و مخالفت با معاویه، موضع خویش را با معیار عقیدتی محک زدند و با رویارویی آزد بصره که در موضع موافقت و

همراهی با معاویه بود و آزد کوفه که در موضع مخالفت با معاویه بودند، عقیده خویش را بر قبیله خویش برتری دادند. در جریان نبردهای تهاجمی معاویه - موسوم به غارات - آزدی‌ها نقش دوگانه خویش را در دشمنی و همراهی با او، بار دیگر به اجرا درآوردند. در دوران خلافت کوتاه امام حسن بن علی علیه السلام، نام آزد در میان چهرهای بارز سست اعتقاد سپاه آن حضرت قابل مشاهده است. به دنبال پیروزی معاویه و با به دست گرفتن زمام خلافت، نام آزدی‌ها در میان عوامل اجرایی و کارگزاران وی قابل مشاهده است.

## نسب خلفاء بني أمية



## فهرست منابع

- قرآن کریم.
۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
  ۲. ابن اثیر، عزالدین علی، الكامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱ ش.
  ۳. ابن اثیر، عزالدین، الكامل، ترجمه سید حسین روحانی، تهران: اساطیر، چاپ چهارم، ۱۳۹۳.
  ۴. ابن اعثم کوفی، احمد، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۱ ق.
  ۵. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه مستوفی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ ش.
  ۶. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ق.
  ۷. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، امامت و سیاست، ترجمه ناصر طباطبایی، چ ۳، تهران: ققنوس، ۱۳۸۸ ش.
  ۸. ابن هشام، السیره النبویه، ترجمه سیدهاشم رسولی، تهران: انتشارات کتابچی، چ پنجم، ۱۳۷۵ ش.
  ۹. ابواسحاق، ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، الغارات، تحقیق جلال الدین حسینی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ ش.
  ۱۰. ابی حنیفه، احمد بن داود الدینوری، الاخبار الطوال، القاهره: ۱۳۸۰ ق.
  ۱۱. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.
  ۱۲. جعفر مرتضی، الصحیح فی سیره النبی الأعظم، قم: جامعه مدرسین.
  ۱۳. جعفریان، رسول، آثار اسلامی مکه و مدینه، جلد ۱، تهران: مشعر، چاپ هشتم، ۱۳۸۶ ه ش.
  ۱۴. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا، قم: دلیل ما، چاپ هشتم، بهار ۱۳۸۹.
  ۱۵. خامسی پور، لیلا، قبیله ُ اُزد و نقش آن در تاریخ اسلام و ایران، قم: کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام، ۱۳۸۲.
  ۱۶. خامسی پور، لیلا، قبیله ازد، قم: انتشارات اعتماد، ۱۳۸۲.
  ۱۷. خلیفه بن خیاط، تاریخ، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
  ۱۸. دینوری، ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالأضواء، ۱۹۹۰ م.
  ۱۹. دینوری، الامامه و السیاسه، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ سوم، ۱۳۸۸.
  ۲۰. زبیر بن بکار، الأخبار الموقیبات، محقق سامی مکی العانی، قم: بی‌نا، ۱۳۷۴ ش.
  ۲۱. زرین کوب، عبدالحسین، بامداد اسلام، چاپ بیست و یکم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۴ ش.
  ۲۲. سعیدیان، مریم، قبیله بنی تمیم و نقش آن در تاریخ اسلام، قم: اعتماد، زمستان ۱۳۸۲.
  ۲۳. سید رضی، نهج البلاغه، مترجم محمد دشتی، قم: اسوه، چاپ چهارم، تابستان ۱۳۹۲.
  ۲۴. شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ پنجاه و سه، تهران، ۱۳۹۴.
  ۲۵. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ ۵، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
  ۲۶. طقوش، محمد سهیل، دولت امویان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ هفتم، ۱۳۹۲.
  ۲۷. قطب، سید، عدالت اجتماعی در اسلام، مترجم محمدعلی گرامی و سید هادی خسروشاهی، چاپ بیست و پنجم، تهران: کلبه شروق، ۱۳۷۹.
  ۲۸. مجتهدی، سید مرتضی، معاویه، قم: الماس، ۱۳۹۲.

۲۸. مسعودی، علی بن الحسین، التنبيه و الأشراف، مترجم ابوالقاسم پاینده، چ ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
۲۹. مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب، ترجمه پاینده، چ ۷، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ ش.
۳۰. مطهری، مرتضی، آزادی معنوی، چاپ چهل و دوم، تهران: صدرا، ۱۳۸۸.
۳۱. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، چاپ چهل و ششم، تهران: صدرا، ۱۳۸۷.
۳۲. مفید، محمد بن محمد، الجمل، ۱۳۷۱، تحقیق علی میر شریفی، قم: مکتب الاعلام اسلامی.
۳۳. منقری، نصر بن مزاحم، وقعہ صفین، چ دوم، تهران: انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ ش.
۳۴. واقدی، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴ ش.
۳۵. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، مترجم محمود مهدوی دامغانی، چ ۴، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۹۲.
۳۶. یعقوبی، ابن واضح، البلدان، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶ ش.
۳۷. یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، بی تا.

